

ویژگی‌های عشق الهی از دیدگاه یوحنا صلیبی

ابوالفضل محمودی*

لیلا رضایی**

mahmoodi@tpf-iau.ir

چکیده

عشق الهی بن‌مایه عرفان یوحنا را شکل می‌دهد. شعله آتش عشق الهی چنان وجود او را فراگرفته که هیچ آموزه‌ای را نزد او بدون توجه به عنصر عشق الهی نمی‌توان یافت. به عقیده یوحنا، با استحاله روح در عشق الهی، روح به همه فضایل، کمالات و ارزش‌های الهی دست می‌یابد و سزاوار تجلی خداوند می‌شود. از سوی دیگر، گذر از مراحل سیروسلوک بی‌همراهی عشق ممکن نیست. پس عشق الهی هم علت و محرک سیر و سلوک است و هم مقصد و مقصود عارف. او از عشق به منزله عطیه الهی یاد می‌کند که هم درد و هم درمان است. بهجت، معرفت‌بخشی، همانندی بین عاشق و معشوق، و حیات‌بخشی از مهم‌ترین ویژگی‌های آموزه عشق یوحنا است. یوحنا به محو و فنا شدن در مسیح به عنوان راهبر واقعی عشق تأکید و اصرار فراوان دارد و کسی را عاشق حقیقی می‌داند که در اختیار و تملک خداوند باشد.

کلید واژه‌ها

عشق الهی، یوحنا صلیبی، عرفان مسیحی.

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران.

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد ادیان و عرفان، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران.

مقدمه

یوحنا صلیبی^۱ (۱۵۴۲-۱۵۹۱م)، عارف، متأله و شاعر اسپانیایی است که در ادبیات عرفانی مسیحی و شکل‌گیری نوع خاصی از رهبانیت در اروپا تأثیر چشم‌گیری داشته است. در قرن شانزدهم، همزمان با ظهور او، طیف وسیعی از مکاتب و سبک‌های عرفانی در اسپانیا رواج داشت. از آن میان دو فرقه یسوعیان و کرملی‌ها در فرآیند شکل‌گیری و انسجام حیات فکری قدیس یوحنا بسیار موثر بوده‌اند. تحصیل یوحنا در کالج یسوعیان و آشنایی او با کتاب *ریاضت‌های معنوی قدیس ایگناتیوس*^۲ (۱۴۹۱-۱۵۵۶م)، موسس فرقه یسوعیان، زمینه مساعدی را برای روی آوردن یوحنا به زندگی رهبانی و زاهدانه فراهم ساخت. زهد شدید، عمل‌گرایی و عادت‌ستیزی از مشخصه‌های بارز اندیشه ایگناتیوس است. پیش از یوحنا، قدیسه ترزا آویلائی^۳ (۱۵۱۵-۱۵۸۲م)، یکی از بزرگترین زنان عارف اسپانیا، یسوعیان را نخستین معلمان در حیات عرفانی خود معرفی می‌کند. به باور برخی از اندیشمندان، محتوا و مفاهیم آثار ترزا و یوحنا صلیبی در عین استقلال و بدیع بودن، بیشتر بر مبانی عرفان یسوعیان نخستین استوارند.

با این همه، فرقه یسوعیان هیچ‌گاه نتوانست برای همیشه قدیس یوحنا را در حلقه پیروان خود نگاهدارد. در این میان ملاقات یوحنا با ترزا و اصرار او برای پیوستن یوحنا به فرقه کرملی برگ تازه‌ای در زندگی اجتماعی و معنوی یوحنا گشود. طریقه کرملی همانند سایر طریقه‌های عرفانی به زیست زاهدانه و راهبانه و شیوه‌های آن همچون خلوت‌گزینی، فقر، تجرد، نیایش و مراقبه تأکید داشت و اساس آن بر تطهیر قلب، وصال و فنای الهی استوار بود. به دنبال پیوستن یوحنا به فرقه کرملی‌ها، او به دانشگاه سالامانکا، از مهم‌ترین حوزه‌های علوم دینی در اسپانیا راه یافت. بسیاری از اندیشمندان به سبب حضور نمایندگان همه مکاتب عرفانی و دینی در سالامانکا، تحصیل یوحنا در آنجا را آبشخور اصول اعتقادی، کلامی و دانش الهیاتی او دانسته‌اند. به این ترتیب، یوحنا میراث‌دار عرفان پدران روحانی قرون وسطی همچون قدیس آکویناس، قدیس بوناونتوره و قدیس ویکتور به شمار می‌آید.

-
1. St. John of the Cross
 2. St. Ignatius
 3. St. Teresa of Avila

بدیهی است این آشنایی سهم عمده‌ای در شکل‌گیری تجربه‌های عرفانی یوحنا، و در نتیجه خلق آثار ارزشمند او داشته است.

ترزا، به منزله مادر عرفان اسپانیا، و به پیروی از او یوحنا، با تأکید بر زندگی زاهدانه در سایه فقر، به فکر اصلاح و تجدید حیات نظام رهبانی کرملی‌ها افتادند و بر آن بودند که اساس فرقه را به زهد، ریاضت و جذبه‌ی مبتنی بر فقر، مسکنت، خلوت و ... یعنی به همان ویژگی‌های دوره اولیه بازگردانند. هم ترزا و هم یوحنا به لحاظ نظری و عملی اصلاحات بسیاری در اصول عرفانی فرقه کرملی ایجاد نمودند و با این تغییرات، پایه‌های مسلک جدیدی را در میان کرملی‌ها با عنوان کرملیان دیسکالسد و یا پابرهنه‌ها بنیان گذاشتند. با این که یوحنا بر خلاف ترزا (که شخصیتی انقلابی داشت) عارفی خلوت‌گزین بود، اما نباید کوشش‌ها و شجاعت او را در آشکار ساختن فریبکاری‌های دست‌اندرکاران کلیسا و مدعیان دروغین دین نادیده انگاشت و درست به همین دلیل بود که او در دوره‌ای طولانی درگیر جنگ و جدال فرسایشی و تلخی با اعضای فرقه خود شد و چندین ماه در زندان گرفتار آمد. پس از آن نیز به همین سبب از همه مقامات دینی و اجتماعی برکنار شد و به نقطه دور دستی همچون یک کشیش معمولی تبعید گردید. شواهدی وجود دارد که دستگاه تفتیش عقاید کلیسا با یک برنامه طرح‌ریزی شده، اتهاماتی را به یوحنا وارد ساخت و اسباب تحریک و تهییج احساسات و خشم مدعیان دین را فراهم نمود. از همین روی، یوحنا مورد شکنجه و آزارهای سخت قرار گرفت و به روایت مورخان در اثر جراحات همین شکنجه‌ها بود که در سال ۱۵۹۱م از دنیا رفت و از این‌رو، برخی او را شهید دانسته‌اند.

در یوحنا روح شاعر و زاهدی ساده و بی‌تکلف نهفته است که در پی آن است تا آرمان محبت و عشق الهی را به شیوه‌ای بی‌نهایت دقیق و مستحکم برای سالک متجلی سازد. او در این راه بر تجربه‌گرایی، عمل‌گرایی، ریاضت شدید و خشک، تسلیم شدن بی اراده و از خودگذشتگی نامحدود تأکید بسیار دارد و در نهایت، به ثمر نشستن همه این فعالیت‌ها و پیوستن به جرگه عاشقان را منوط به لطف و فیض الهی می‌داند. از این رو، در بیان مبانی عرفان یوحنا باید گفت که او نخستین گام در سیر و سلوک عرفانی را در دوری از دنیا و تجرد، پرهیز از انانیت، ترک خانواده، ترک آسایش، خلوص نیت و صفای باطن

می‌داند. یوحنا در سراسر آثار خود به زندگی همراه با ریاضت سخت و زهد شدید تأکید و اصرار دارد و ارزش انسان را در مواجهه رضایتمندانه با همه سختی‌ها و بلاها می‌داند، که این نیز روندی بسیار سخت و دشوار است. عمل‌گرایی شدید و التزام سخت به دین از ویژگی‌های بارز یوحنا است.

به باور یوحنا هر کسی را یارای قدم نهادن در مسیر سیر و سلوک نیست. روح در گام نخست یک فعالیت عامدانه برای رهایی و خلاصی از امیال و گرایش‌های دنیوی و رهایی از نیکی‌های دنیوی دارد. در گام دوم، که یوحنا از آن به «نیمه شب روح»^۱ تعبیر می‌کند، رهایی کلی از هر نوع دانش و آگاهی صورت می‌گیرد و سالک به صفات الهی آراسته می‌گردد. بی‌شک ادامه این راه تنها با ایمان و عشق میسر است. مرتبه نهایی، مرحله ارتباط و گفتگوی خدا از اسرارش با روح است. قدیس یوحنا این مرحله را تاریک و ظلمانی می‌داند، چراکه آنچه برای روح اتفاق می‌افتد، توصیف ناشدنی است. در واقع این مراحل سه‌گانه، سه مرتبه «تغییر، تبدیل و استحاله» است و تحقق آن بستگی به میزان نزدیکی روح به مبدا حقیقی، و به اندازه اثر و عمل خدا در روح دارد. بی‌شک بدون گذار از مراحل نخستین، مراحل بعدی به وقوع نمی‌پیوندند.

گفتنی است که در تمام این مراحل یوحنا فیض الهی و تقدم آن بر عمل را پیش شرط سیر و سلوک معنوی می‌داند. یوحنا بخش‌های زیادی از نوشته‌های خود را به بیان وجود تضاد و تقابل میان عشق به خدا و میل و علاقه به نیکی‌های دنیا اختصاص می‌دهد. انسان همواره مجبور است که از میان چیزهایی که دوست دارد و اموری که در نظر خداوند خوشایند و مطلوب است، یکی را برگزیند. مشکل اصلی زمانی پدید می‌آید که انسان آگاهانه و یا ناآگاهانه نه برای خدا، بلکه برای خودخواهی و کسب رضایت درونی از خوشی‌ها چشم می‌پوشد و فیض الهی را نشان از لیاقت و شایستگی خود می‌داند. از این رو، به باور یوحنا از مهم‌ترین آفات سفر روحانی «دلبستگی به خود»^۲ و خود فریبی یا توهم^۳ است و به همین سبب تا زمانی که به طور کامل و واقعی فرآیند تهی شدن از انانیت

1. Soul's Midnight
2. Self - Oriented
3. Self- Deception

رخ ندهد، تضمینی برای رسیدن به نهایت سیر و سلوک عرفانی وجود ندارد. از این رو، سالک در هر عملی باید کاری را انتخاب کند که سازگاری و تناسب کمتری با او داشته باشد. به تعبیر بهتر، ناخوشی را بر خوشی، رنج را بر لذت، بردگی را به آزادی، ناخرسندی را به رضایت، و بدبختی را بر خوشبختی ترجیح دهد.

۱. ماهیت عشق

قدیس یوحنا همچون تمام عاشقان راستین، همواره از تعریف عشق الهی و بیان چگونگی آن امتناع می‌کند و بر آن است هر که عشق را در لباس کلام بنمایاند، بی‌شک آن را نیافته است. او بر این باور است که واژه‌ها ظرفیت توصیف عشق الهی را ندارند. یوحنا مگر به اصرار راهبان و راهبه‌ها از عشق الهی سخن نمی‌گوید و به گواهی شاگردان و مریدانش، هر گاه که از اتحاد الهی و عشق الهی سخن می‌راند، کاملاً از خود بی‌خود می‌شد و در حالتی از جذب و خلسه از هوش می‌رفت. یوحنا معتقد است کسی توان تعریف و توصیف عشق الهی را ندارد و تنها کسانی که از جام شراب عشق الهی نوشیده‌اند، می‌توانند آن را درک کنند. با وجود این، آنان هیچ‌گاه نمی‌توانند عشق الهی را آنچنان که هست توصیف کنند. یعنی آن‌که باید خود دید و چشید. یوحنا عاشق را به سکوت و خویشتن داری فرا می‌خواند.^۱

گذشته از این، یوحنا تأکید دارد که اظهار عشق شدید باعث تضعیف نور عشق حقیقی می‌گردد. زیرا این ادعا که روح عاشق خدا است و سعادت کامل نیز از آن اوست، خود نشان‌دهنده آن است که سالک هنوز از انانیت تهی نشده است.^۲ از این رو، سرور و بهجت روح نشانه تقدس و کمال او نیست، بلکه همه آنها از سوی خداوند برای سرگرمی عارف القا شده است و بیانگر این است که او هنوز کودک خدا است و مرد خدا نشده است. پس ملکوت واقعی زمانی تحقق می‌یابد که او با برکندن ریشه‌های ژرف انانیت خواه مادی و خواه معنوی، روح خود را به‌طور کامل تسلیم اراده حق کند. او باید در اشتیاق شدید به مسیح، خود را از غوغای امیال دنیوی جدا کند و تفکرات ناپاک را به یک سو

1. John of the Cross, *Living Flame of Love*, London, 1934, p. 15.

2. Idem, p. 17.

نهد، تا بتواند نور عشق مسیح را تجربه کند. اشتیاق به خدا، دیدن او و داشتن او، تمام احساسات و تأثیرات دنیوی را از قلب می‌زداید و روح را به سوی عشق الهی حرکت می‌دهد.^۱

آنچه در آموزه‌ها و آثار یوحنا بیش از هر چیزی توجه خواننده را به خود جلب می‌کند، تشبیه عشق الهی به آتش است. در این زمینه، یوحنا با استناد به آیات کتاب مقدس مبنی بر این که خداوند از میان شعله‌های آتش با حضرت موسی به گفتگو پرداخت^۲، در استعاره آتش به روز عید پنجاهه یا پنتیکاست^۳ اشاره می‌کند. در روز عید پنجاهه روح القدس به مانند زبانه‌های آتش بر حواریون ظاهر شد و بر سر هر یک از ایشان قرار گرفت، چنانکه همه از روح القدس پر شدند و به زبان‌های مختلف شروع به تکلم کردند. بدین ترتیب، بسیاری از آنها از نظر باطنی و قلبی در آن آتش مشتعل و سوزان گشتند. در واقع، به تعبیر آباء کلیسا «آتش الهی پایین آمد، در حالی که سوزان نبود، بلکه روشنگر و معرفت‌افزا بود.»^۴

یوحنا با توجه به چنین عباراتی به بیان چگونگی عشق الهی می‌پردازد. آشکار است که برای بیان و شرح صفات عشق از دیدگاه قدیس یوحنا منبعی بهتر از آثار و اشعار او، به ویژه کتاب *شعله زنده عشق* نمی‌توان یافت. برای نمونه، نخستین قطعه این کتاب تا حدود زیادی چگونگی عشق را در نظرگاه یوحنا به تصویر می‌کشد، آنجا که یوحنا می‌گوید: «ای شعله شیرین، ای زخم دلپذیر، ای دست مهربان، ای حس لطیف، ای کسی که زندگی جاوید را عطر و بو می‌بخشی و همه دیون را می‌پردازد و با فنای روح در خود، مرگ را به زندگی تبدیل می‌کنی.»^۵

در تفسیر این عبارات، یوحنا بر آن است که سه واژه دست، حس و شعله بیانگر سه شخص تثلیث یعنی پدر، پسر و روح القدس اند و به واسطه آنها فعل الهی در روح انسان

1. Hilton, Walter, "Through Darkness to Light", *The Ladder of Perfection*, Watkins, 1967, vol. 2, p. 24-5.
2. Turner, Denys, *The Darkness of God: Negativity in Christian Mysticism*, Cambridge University Press, 1995, p. 231.
3. Pentecost
4. John of the Cross, *Living Flame of Love*, p. 40.
5. Idem, p. 19.

به منصفه ظهور می‌رسد. شعله نماد روح القدس، دست نشان پدر و حس مظهر پسر به شمار می‌آید. یوحنا این سه عطیه را می‌ستاید و آنها را هم جوهر و هم ذات می‌پندارد.^۱ به باور یوحنا این سه فیض عظیم در درون روح انسان کامل می‌شوند، به این معنا که آنها مرگ را به زندگی تغییر می‌دهند و روح را در خود مستحیل می‌کنند. از زخم به منزله نخستین فیض الهی یاد می‌کند و آن را لذت‌بخش و مطبوع می‌داند. او زخم را به روح القدس نسبت می‌دهد و آن را شعله می‌خواند. دومین فیض الهی را که چشیدن طعم زندگی جاوید است، را به پسر نسبت می‌دهد و آن را حس لطیف^۲ می‌نامد و سرانجام سومین فیض الهی را، که همان دست مهربان است، پاداش کامل روح می‌شمرد و آن را استعاره از پدر می‌داند.^۳ اکنون با الهام از این عبارتها، برخی از صفات عشق در دیدگاه یوحنا بیان می‌شود.

۲. صفات عشق

۲.۱. عشق الهی: شادی بخش

هنگامی که روح شایستگی توجه و فیض الهی را به دست آورد، آنگاه روح القدس در درونی‌ترین و نهانی‌ترین اعماق آن عمل می‌کند، جایی که پلیدی، شر، ماده، دنیا و حتی کلام راه ندارد. در این حال، روح تسلیم مطلق و از توانایی‌های حسی بی‌بهره است و حتی اراده‌ای از خود ندارد و تنها دل مشغولی او داشتن قابلیت و شایستگی برای پذیرش فیض و عنایت خداوند است. خداوندی که بدون کمک حواس در اعماق روح عمل می‌کند و می‌تواند روح را در آن مسیری که می‌خواهد به حرکت وادارد. از این رو، همه کردار، گفتار و افکار او الهی می‌شود.^۴

به باور یوحنا، از آنجا که هدف از این رویدادها و مواجهه‌ها رو در رو با آتش الهی، تعالی و ارتقا روح است، سوزاندگی این آتش نه تنها روح را از پای در نمی‌آورد و آن را پریشان نمی‌سازد، بلکه موجب خشنودی و شغف روح می‌گردد و به نوعی بیانگر عظمت و

1. McGinn, Bernard, *The Essential Writings of Christian Mysticism*, United States of America, 2006, p. 213.
2. Gentle touch
3. John of the Cross, *Living Flame of Love*, Pp. 40-42.
4. Idem, p. 24.

جلال الهی است و دلیلی بهتر از این برای شیرینی و حلاوت این آتش نمی‌توان بیان کرد. به مجرد اینکه روح در آتش رحمت و لطف الهی مشتعل می‌شود، تقدس و پاکی می‌یابد. این روح پاک بر همه امور اشراق دارد و هیچ امری در برابر او یارای مقابله ندارد. روح پاک هیچ چیزی را به غیر از خداوند حس نخواهد کرد. روح سالک در محک آتش الهی گداخته می‌گردد و مس وجودش به آتش عشق الهی زر می‌شود.¹

بنا بر آیات کتاب مقدس، موسی بعد از مواجهه مستقیم با پروردگار در بیانی استعاری می‌گوید که پروردگار ما آتش است. یوحنا این سخن را به آتش عشق الهی و زخم شعله عشق تعبیر می‌کند. او بر این باور است که این آتش قدرتی لایتناهی دارد و بارقه‌ای از آن کافی است که هزاران هزار جهان را آسان‌تر از انبار کاه به آتش کشد و هر آنچه در سر راهش قرار گیرد، بسوزاند. اما هر چیزی را به میزان آمادگی و استعدادش می‌سوزاند، برخی را بیشتر و برخی دیگر را کمتر. هر روحی که عظمت و شکوه آتش الهی را با قدرت بیشتری درک کند، نه تنها شعله را با تمام وجود درک و لمس خواهد کرد، بلکه خود عین شعله خواهد شد.²

عشق الهی نه تنها همچون آتش طبیعی دردناک و هول‌انگیز نیست، بلکه مطلوب، خواستنی و بهجت‌زا است. همین بس که یوحنا در توصیف آن به زخمی خوشایند³ بسنده می‌کند. عنصر لازم برای ایجاد و تداوم آتش الهی چیزی جز عشق نیست و آن زمانی از تکاپو می‌افتد که تمام آنچه سوختنی است را با خود یکی کرده باشد. هرچه ژرفای عشق عاشق بیشتر، شعله آتش فروزان‌تر. هر سالکی که به مراتبی از سیر و سلوک روحانی دست یافته باشد، آرزو دارد که آتش نامتناهی عشق الهی سرتاسر وجودش را فراگیرد و او در خود فانی سازد. تنها در این صورت است که روح احساس رضایت و خشنودی خواهد نمود. چنین روحی می‌تواند همه چیز را بداند، به همه خواسته‌هایش دست‌یابد و بر همه چیز تسلط داشته باشد. یوحنا از زبان قدیس پولس می‌گوید که روحی که در آتش عشق الهی غرق است، همه چیز را مورد ارزیابی و قضاوت قرار می‌دهد و هیچ چیز و هیچ کس

1. John of the Cross, *Living Flame of Love*, p. 38; Turner, Denys, *The Darkness of God: Negativity in Christian Mysticism*, p. 215.

2. John of the Cross, *Living Flame of Love*, p. 41.

3. Delicious Wound

نمی‌تواند او را مورد قضاات قرار دهد، بلکه او خود معیار و محک همه چیز می‌شود و هیچ چیز برای او معیار نیست.^۱

۲.۲. عشق الهی: هم درد و هم درمان

عشق کیمیایی است که زخم و مرحم در او نهفته است. عشق هم موجب آتش، و هم بهانه و مقصود آتش است. روح با زخم عشق به تمامی در آتش الهی می‌سوزد و در آن استحاله می‌یابد و خود دوباره تبدیل به عشق می‌شود. در واقع روح با عشق زخمی می‌گردد و در عین حال با آن التیام می‌یابد.^۲ به باور یوحنا، اراده روح‌القدس بر زخمی نمودن ارواح و نیز التیام بخشیدن به آنها استوار است. هیچ کس جز او قادر نیست که این زخم مقدس و متبرک را التیام بخشد. از منظر سالکان طریقت این زخم عظیم است، زیرا کسی که آن را پدید آورده، خود عظیم و با شکوه است و لذتی که در این زخم نهفته است، بی‌حد و حصر است. خوشا زخمی که مرحم آن روح‌القدس باشد.^۳

به باور قدیس یوحنا، این زخم و شعله نه تنها در سیروسلوک عرفانی، بلکه در شرایط عادی زندگی برای برخی دست یافتنی است و چه بسا نمود ظاهری نیز بیابد، همچنان که عارفان بسیاری همچون قدیس فرانسیس^۴ به واسطه این عشق زخم‌هایی را بر روی بدن خود مشاهده کرده‌اند. باید گفت که خداوند هیچ عنایتی بر جسم بدون توجه به روح ندارد. با این که زخم‌هایی بر روی جسم ظاهر می‌شوند، اما باز هم نزد خداوند زخمی که بر روح با شکوه و قدرت عشق وارد می‌شود، ارزشمندتر است. به باور یوحنا جسم مانع و سد راه روح است و هنگامی که پاکی‌ها، برکات و فیوضات روح با آن ارتباط می‌یابد، جسم باید احساسات را فرونشاند و این امر مستلزم صرف نیروی زیادی است، چراکه جسم از ناخالصی‌ها و ناپاکی‌ها انباشته شده است و از این رو، روح را تحت فشار قرار می‌دهد. عادت‌های بد زندگی بر حواس روحانی اثر می‌گذارد و اگر روح با جسم در این امور غرق شود و بر حواس ظاهر مشغول گردد، هرگز روحانی و معنوی نخواهد شد. از

1. John of the Cross, *Living Flame of Love*, p. 42.

2. Idem, p. 78; McGinn, B., p. 216.

3. John of the Cross, *Living Flame of Love*, p. 44.

4. St. Francis

این رو، عمل کسانی که برتری روح را تنها با قدرت و عمل حواس به دست می‌آورند کم ارزش است، چراکه برتری و فضیلت روح تنها با ترک حواس ظاهری تثبیت می‌شود. البته سرایت عشق و هیجان‌ات روح به جسم با سرایت غم و درد جسم به روح دو امر کاملاً جدا از هم است. به گفتهٔ قدیس پولس، سرایت هیجان‌ات از روح به جسم قوهٔ فهم و درک رنج‌های مسیح را افزایش می‌دهد و جسم سرشار از رنج‌های مسیح می‌شود. درست به همین سبب است که قدیس پولس در رساله به غلاطیان می‌نویسد: «من در جسم خود نشانه‌هایی از پروردگارم، عیسی مسیح را می‌بینم و آن را تحمل می‌کنم.»^۱

گفتنی است که هیچ روحی در آتش عشق الهی مستحیل نخواهد شد، مگر این که با تیر عشق به دست فرشتهٔ مقرب (سرافیم) مورد هدف قرار گیرد. به تعبیری، با رخنه و نفوذ روح القدس بر قلب و روح سالک، آتش عشق الهی شعله‌ور می‌شود، اوج می‌گیرد و با حرارت زیادی روح را به آتشی مبدل می‌سازد. تیر عشق هم موجب زخم، و هم موجب آرامش و تسکین است. او زخمی نمی‌کند مگر این که آرامش، آسودگی، گشایش و شغف برای روح به ارمغان آورد. شعلهٔ متعالی عشق به تناسب ظرفیت هر سالک، با درونی‌ترین اعماق روح ارتباط می‌یابد و در آنجا همهٔ آنچه سوزاندنی است، می‌سوزاند و همهٔ آنچه را که از بین رفتنی است، از بین می‌برد. در واقع این شعله نماد تماس الوهیت با روح است که در هیچ قالب و حالتی نمی‌گنجد و فراتر از درک عقل و روح است و تنها آن زمانی درک می‌شود که عیناً تجربه شود.^۲

به باور یوحنا، همان طور که در گذشته زخم‌های عمیق و عفونی را با آهن گذاخته داغ می‌کردند تا زخم بهبود یابد، آتش عشق الهی نیز زخم‌های روح را که دردناک و رنج‌آور است، با زخمی بزرگ‌تر و عظیم‌تر التیام می‌بخشد، چراکه شفابخشی عشق در جراحی و صدمهٔ آن است. هر چه جراحی بیشتر باشد، التیام و شفابخشی آتش نیز بیشتر خواهد بود. این روند ادامه می‌یابد تا اینکه روح کاملاً در آتش الهی فانی و مستحیل گردد.^۳

1. John of the Cross, *Living Flame of Love*, p. 46.

2. Idem, p. 53.

3. Idem, *Living Flame of Love*, P. 42.

۲.۳. عشق الهی: حیات بخش

یوحنا دومین فیض الهی را که چشیدن طعم زندگی جاوید است، به پسر نسبت می‌دهد و آن را حس لطیف می‌نامد. به تعبیر یوحنا، حس لطیف یا تماس لطیف، همان کلمه یا پسر خدا است که به نرمی در اعماق روح نفوذ می‌کند و آن را به تمامی در راه الهی و خوشایند خویش مجذوب و فانی می‌سازد. راهی که هرگز نه دیده و نه شنیده شده است. یوحنا در نجوایی عاشقانه او را این گونه می‌ستاید: «ای حس لطیف و خوشایند، ای کلمه، تو برای من شیرین، شادی بخش و دلپذیر هستی. ای کسی که کوههای سر به فلک کشیده در برابر عظمت و قدرت تو خرد و حقیرند. ای حس شریف که عزیزترین و مقدس‌ترین وجود الهی هستی و با این که بسیار مهیب و ترسناکی، با مهربانی روح مرا لمس می‌کنی. روحی که تو آن را لمس و احساس می‌کنی، بی‌شک به اندازه تو شریف و عزیز می‌گردد. تنها، کسانی که تو به آنها تعالی و طهارت می‌بخشی به معنای واقعی تو را درک خواهند کرد و با فهم و لمس پاکی تو به خیر و پاکی عظیم دست می‌یابند... آه ای خدای من ای حیات و ای جان من، تو در درونی‌ترین و پنهانی‌ترین اعماق روح کسی که از همه مخلوقات دل بریده و از حیات دنیوی دوری جسته است، پنهان و مستور گشته‌ای. بی‌شک چنین کسی فرزند و پسر الهی تو است، تو او را از تمام صفات انسانی و پلیدی‌ها پاک ساخته‌ای. ای نفس روحانی تو با القای دم الهی خود، روح را از هر چیزی غیر خودت تهی می‌کنی و بدین گونه هر آنچه غیر از تو است، در نظر روح ناخوشایند، نامطبوع، زشت و پلید خواهد آمد و اگر آنها به سمت روح هجوم آورند، روح آنها را طرد خواهد کرد.»^۱

یوحنا همواره تاکید می‌کند که حس لطیف هیچ روحی را لمس نخواهد کرد مگر این که با وجود پاک و مطلق‌تری تطهیر یابد، وجودی که لایتناهی و بی‌کران است. از این رو، هر چیزی که با آن تطهیر یابد، لایتناهی و بی‌کران می‌شود و طعم زندگی ابدی را خواهد چشید. لذتی که توصیف‌ناشدنی است. هیچ زبانی نمی‌تواند تعالی و رفعت امور الهی را آنچنان که در روح تحقق یافته‌اند به دُر کلام بیاراید. از این رو یوحنا به سکوت فرامی‌خواند و هیچ راهی را بهتر از مواجهه و تجربه مستقیم نمی‌داند.^۲

1. John of the Cross, P. 48.

2. Idem, p. 49.

سکوت یوحنا رساتر و بلندتر از هر فریادی است. او طعم زندگی ابدی و امور الهی، همچون صبر، خرد، عشق، زیبایی، فیض، خیر و پاکی الهی را چشیده است. گاهی گستره این خیر و پاکی تا آنجا گسترده می‌شود که بخشی از آن به بدن سرایت می‌کند و بند بند وجود جسمانی همراه با روح در لذتی عمیق و جذاب فرو می‌رود. جسم می‌پندارد که به واسطه روح تجلی‌گاه شکوه و عظمت الهی شده و خدا در تمام اعضای حسی‌اش، همچون گوشت، پوست و استخوان، ساری و جاری گشته است. از این رو، به خلسه‌ای مستانه فرو می‌رود. یوحنا به شهادت فرزندان روحانی‌اش این حالت را بارها تجربه کرده بود. او از زبان داود نبی می‌گوید: همه استخوان‌هایم می‌گویند «خدا». وی، آنگونه که خود تجربه کرده بود، می‌گوید که در این لحظه حواس جسمانی همچون حواس روحانی طعم زندگی ابدی را خواهد چشید.^۱

۲. ۴. عشق الهی: معرفت‌زا و روشنگر

به باور یوحنا با عمل روح القدس سالک درونی‌ترین لایه‌های روح را می‌شناسد. رمز بصیرت و معرفت‌زایی عشق در کشف پلیدی‌ها و سیاهی‌های روح در تاریک‌ترین و عمیق‌ترین لایه‌های آن است که شناخت آن بدون وجود آتش الهی هرگز امکان‌پذیر نیست. همان گونه که آتش برای یکی کردن هیضم با خود، ابتدا به درون آن رخنه می‌کند و رطوبت آن را با گرمای خود می‌زداید و آن را برای استحاله در خود آماده می‌کند، آتش عشق الهی نیز هر آنچه غیر از خود را از درون سالک پاک می‌گرداند و تمام زشتی‌های روح را برای سالک آشکار می‌کند. این مرحله بسیار دردناک است. همان طور که از چوب در مواجهه با آتش، قبل از آتش گرفتن و شعله‌ور شدن دود بر می‌خیزد، روح نیز در این مرحله فقط مستعد شعله‌ور شدن می‌شود و به همین سبب آرامش و سکون خود را از دست می‌دهد و درد و رنج فراوانی را متحمل می‌شود. در این میان، تنها نور معنوی و الهی خود شناسی و معرفت به خود است که روح را از این رنج می‌رهاند.^۲

1. John of the Cross, *Living Flame of Love*, Pp. 49-50.

2. Idem, p. 28.

قدیس یوحنا عشق واقعی خدا را «من» حقیقی انسان می‌داند و بر این باور است که تنها با یافتن من حقیقی است که زوایای تاریک و سیاه وجود آشکار می‌گردد. او در این باره می‌گوید: «ما خود را در ورای آنچه که به نظر می‌رسد هستیم، می‌یابیم. این آگاهی جز با آتش عشق الهی میسر نیست.»^۱

۲.۵. عشق الهی: پاداش روح و عطیه‌ای الهی

یوحنا سومین فیض الهی را که همان دست مهربان است، پاداش کامل روح می‌شمرد و آن را استعاره از پدر می‌داند. در واقع، تمام تلاش روح برای رسیدن به اتحاد الهی با پدر است. به باور یوحنا، هیچ عنصری به جز عشق الهی نمی‌تواند زمینه ساز تحقق اتحاد الهی شود. از طرفی عشق الهی هم غایت و هم راه است و همچنین موجب ظهور عطایا و الطاف الهی می‌گردد.^۲ البته دست مهربان پروردگار، کریمانه الطاف و نعمات بی‌شماری را بر پهنه هستی آشکار ساخته و خوان نعمتی گسترده که ابتدا و انتهای آن ناشناخته است. موجودی را در گیتی نمی‌توان یافت که دست لطف و مملو از عشق پروردگار را بر سر خود حس نکرده باشد، چه رسد به اینکه سالک طریق حق و عشق باشد.^۳ یوحنا دست را نمادی از قدرت و مهربانی خداوند می‌داند که به دلیل شایستگی روح، خداوند آن را بر سر سالک قرار داده است. وی این مفهوم را در عباراتی دل‌انگیز این چنین می‌ستاید:

«ای دست مهربان، شکوه، قدرت و بخشندگی تو لایتناهی است! تو از روی لطف و عنایت هدایایی به من ارزانی داشتی. ای دست پرمهر، تو با مهربانی و عطف بسیار دست را بر سر من قرار داده‌ای، اگر غیر از این بود و با خشونت رفتار می‌کردی، همه جهان نابود می‌شد و با یک نگاه برق آسای تو زمین به خود می‌لرزید و همه مخلوقات از بین می‌رفتند. خدای من، تو در عین نابودکنندگی، زندگی‌بخش و مظهر عشق و دوستی هستی و هیچ چیز وجود ندارد که دست مهربان تو بر سر آن نباشد، چراکه تو ای زندگی و حیات الهی، هرگز هلاک و نابود نمی‌کنی، مگر این که زندگی ببخشی. هرگز زخمی را ایجاد نمی‌کنی، مگر

1. John of the Cross, *Living Flame of Love*, p. 169.

2. Idem, p. 47.

3. McGinn, B., p. 216.

این که شفا و التیام بدهی. آه ای دست الهی به این منظور مرا نابود و فانی ساخته‌ای تا حیات ابدی، زندگی الهی و شفای واقعی ببخشی. گرچه عظمت و شکوه تو تنها در هستی بخشیدن به "پسر" تجلی یافته است. کسی که به منزله خرد تو است و سراسر وجودش را در برگرفته‌ای.^۱

گفتنی است که فیض و موهبت‌های الهی در نزد عارفان بزرگی همچون یوحنا به منزله وقفه در قوانین عادی جهان مادی است و عامل از هم گسیختگی قوانین طبیعت به‌شمار می‌آید. در نتیجه، خداوند هرگز موهبت و فیضی را نمی‌بخشد، مگر به عنوان پاداش به اعمال نیکی که در عادات روحی آلوده و منحرف وقفه ایجاد کرده است. بنابراین، موهبت و فیض الهی پاداش و تأیید افتخارآمیز خداوند از عمل نیکی است که روح انجام داده است و آن به شکل عطیه الهی در بیرون محقق می‌شود.^۲

روح پس از دریافت عطیه الهی متقاعد می‌شود که عوامل و اسباب دنیا محرک حقیقی نیستند، بلکه حجاب‌هایی برای پوشاندن محرک اصلی، یعنی خداوند اند. و این گونه روح برای جستجوی خداوند از طریق مخلوقات بدون وابستگی به آنها ترغیب می‌شود. درست در این لحظه خطر بسیار جدی روح را تهدید می‌کند، چراکه اگر روح به جای چشم پوشی از آفریده‌ها، به آرامش ناشی از آنها دل بندد، آن موهبت موجب می‌شود تا شغف و عشق در قلب او به خوش نامی و خودپرستی تبدیل گردد.^۳ از این پس، سالک که همواره در آرزوی کسب فیض و عطیه الهی به سر می‌برد و در دعا‌های خویش آن را از خدا می‌خواست، به طور طبیعی با به‌دست آوردن آن، به عنوان چیزی از آن خودش، خوشحال می‌شود. در واقع او قربانی خیال باطل خود است، چراکه آن چیزی که او به آن به عشق می‌ورزد و در جستجوی آن است خدا نیست، بلکه خود او است. شرایط و وضعیت او مانند کودکی حریص و یا انسان طفیلی است که بدون این که او را دعوت کرده باشند، سعی دارد پشت میز ضیافت و جشن الهی شرکت کند. کودکی او در شادی حاصل از

1. John of the Cross, *Living Flame of Love*, p. 47.

2. Asin Palacios, Miguel, "Un Precursor Hispanomusulman De San Juan De La Cruz", *Al-Andalus*, Revista de las Escuelas de Estudios Arabes de Madridy Ggranada, 1933, vol. 1, Pp. 26-27.

3. Ibid.

کسب عطیه الهی و در غم از دست دادن آن نمایان‌گر می‌شود و طفیلی بودن او زائیده لذت و خوشی حاصل از خوش نامی است، در حالی که لیاقت و شایستگی آن را ندارد.^۱

به طور کلی، عطیه الهی ارزشمند است و زمانی حاصل می‌شود که روح صادقانه و از روی خلوص به پستی و فقر خویش اقرار کند. با این همه، مواهب و عطایای الهی که به سبب ارتقای ایمان و فضیلت به سالکان تازه کار داده می‌شود، برای انسان‌های کاملی که واصل به حق شده‌اند، بی‌فایده و بی‌ارزش است. از این رو، قدیس یوحنا صلیبی عطایای الهی را برای تکامل یافتگان که به ایمان و باور شهودی دست یافته‌اند و نیازی به تشویق و ترغیب با تجربه‌های عرفانی و ماوراء طبیعی ندارند و به قداست رسیده‌اند، بی‌ارزش می‌داند. بنابراین از آنجایی که این عطایا بی‌فایده اند، خداوند آن را از آنها دریغ می‌کند. سالکان حقیقی عطیه حقیقی را کمال روحانی می‌دانند که در خوبی‌ها و تکامل روحی خلاصه می‌شود، نه در سرخوشی‌ها و انجام کارهای خارق‌عادت. لازمه عبودیت و تسلیم روح در برابر خداوند، حداقل ارضای امیال و حداکثر تجرد و وارستگی از دنیا است، که در فقر، بی‌ارزش دانستن خود و چشم پوشی از لذتها خلاصه می‌شود. اگر سالک خود را انکار نکند، و خود را شایسته وصل ببیند، هرگز به آن دست نمی‌یابد. خشیت بنده به معنی سرکوبی و فرونشاندن هر گونه ابتکار عمل، تدبیر و خود مختاری است. تنها زمانی که انسان خود را از تعلقات آزاد کند، خداوند اوصاف خویش را از ورای حجاب‌ها برای روح آشکار می‌کند. این اوصاف بر دارایی‌ها و استعدادهای روح می‌افزاید و روح آراسته به صفات الهی می‌شود. در این حال، روح نمی‌بیند و نمی‌خواهد مگر آنچه را که خدا می‌بیند و می‌خواهد.^۲

گذشته از این، ترک تعلق و وابستگی تنها راه آمادگی برای دریافت عطایای الهی است. ترک تعلق‌رها شدن مطلق در دستان خدا است و اگر او ترجیح دهد، سالک را با مواهب، مورد لطف خود قرار می‌دهد و یا این که به واسطه حضور انسان‌هایی که در نزد خداوند مقدس و پاک اند، سالک را با الطاف خود می‌نوازد. یوحنا بر این باور است که پنهان نمودن عطایای الهی و طلب نکردن آنها شایسته‌تر و مطلوب‌تر است. در این صورت،

1. Asin Palacios, Miguel, vol. 1, Pp. 26-27.

2. Idem, Pp. 27-28.

نقطه مقابل خودبینی و خودخواهی خواهد بود، که با نابودی و خوارشمردن روح بهتر مطابقت دارد. روح باید تحت حاکمیت ارباب خود عطایا را بپذیرد. از این رو، سالکان خاشع، خاضع و مخلص بر آن اند که عطایا و الطاف الهی را پنهان دارند و گذشته از این، آنها به تاریکی ها، بدبختی ها و بی ارزش شدن در نزد مردم عشق می ورزند.^۱

البته باید در نظر داشت که به همان اندازه که سالکان واصل در پنهان داشتن عطایای الهی می کوشند، افشاگری و اظهارات سرخوشانه معنوی برای سالکان مبتدی ضرورت دارد. این افراد باید فقط به انگیزه درخواست راهنمایی، آنها را با استاد خویش در میان بگذارند. در مقابل، انسان های کامل و تکامل یافته که دیگر از خطر وابستگی به عطایای الهی به عنوان چیزی از آن خویش، و نیز از خطر افتادن در گناه خودپرستی رها شده اند، می توانند رازداری و پنهان سازی الطاف الهی را تنها با هدف تهذیب نفس همراهان خویش کنار گذارند. بی شک آنان راه تاریک و پنهانی را به منزله راهی مطمئن برای خدمت به خدا با نیت خالص ترجیح می دهند. همین معیار را باید برای تقاضا و طلب عطیه الهی در نظر گرفت. عطیه الهی فقط باید به منظور نشان دادن نیازی که روح به عنوان برده به خدا دارد، درخواست شود، بدون این که امیدی به برآورده شدن آن داشته باشد. سالک حقیقی چیزی جز خداوند نمی خواهد. او خود را تسلیم دستورات حاکم خویش نموده است، بدون این که با خواهش و التماس چیزی را بخواهد که خدایی نیست. آنکه خدا را دارد، هیچ چیز کم ندارد. بدون خدا نیز هیچ چیز ارزشی ندارد. اگرچه عطایای الهی از جانب خدا هستند، اما خدایی نیستند. آنها تنها پیام آورانی از جانب اویند که وقتی پیام خویش را می رسانند، دیگر هیچ ارزشی ندارند. لطف الهی حجابی است که بخشنده خود را پنهان می سازد. از همین رو، ماندن و توقف در حجاب، افتادن در خیال باطل و عدم تأمل در خداوند رحمان است که در ورای لطف خدا نهفته است.^۲

1. Asin Palacios, M., vol. 1, Pp. 26-27.

2. Idem, p. 28.

۶.۲. همانندی عاشق و معشوق

بنا به گفته قديس يوحنا، ظلمت هرگز به نور دست نمی‌یابد، چراکه دو امر متضاد و مغایر در یک جا جمع نمی‌شوند. ظلمت که همان عشق و دلبستگی به مخلوقات دنیوی است، با نور که همان خداوند است، هیچ شباهتی ندارد. به تعبیر قديس پولس، هیچ وجه اشتراکی میان نور و ظلمت وجود ندارد، از این رو، اتحاد الهی و اشتیاق دیدارخدا در روحی که تعلقات دنیوی را از خود دور نساخته، سکنی نمی‌گزیند.^۱

عشق به مخلوقات، میان عاشق و آنچه که به آن عشق می‌ورزد همانندی ایجاد می‌کند. همان طور که داود نبی در کتاب مقدس به کسانی که نسبت به بت‌ها تعلق خاطر دارند و پرستش آنها را کنار نمی‌گذارند، می‌گوید: «آنها قلب‌های خود را به چیزهایی که شبیه و مانند آنها هستند، گره زده‌اند.» بنابراین، کسی که به مخلوق و یا هر چیز دیگری عشق می‌ورزد، نه تنها به اندازه مخلوق پایین می‌آید، بلکه حتی از آن هم پایین‌تر می‌رود، چراکه عشق تنها عاشق را با معشوق برابر نمی‌سازد، بلکه او را پیرو و مطیع معشوق می‌گرداند.^۲

از آنجا که شأن و مقام مخلوقات در مقایسه با شأن والای خالق ناچیز و ناگفتنی است، نسبت اتحاد روح با خدا نیز به مانند نسبت اتحاد ظلمت با نور است. بی‌شک روح کم استعداد برای اتحاد با خالق، اگر به مسایل و اموری دیگر عشق ورزد، از اتحاد و استحاله در خداوند باز می‌ماند. یوحنا با استناد به آیات کتاب مقدس درباره آفرینش هستی و نیز با بیان عظمت هستی، بر این باور است که آنها در مقایسه با عظمت و قدرت خالق هیچ اند. او می‌گوید: «به زمین نگریم و آن را در برابر وجود پروردگار خلا و عدم دیدم؛ به آسمان نگریم، نور آن در مقایسه با نور الهی ظلمت محض بود.»^۳

بنابراین، همه مخلوقات و هستی در برابر شأن الهی و وجود بی‌کران خداوند هیچ است. بی‌شک، زمانی که آنها استحاله روح را در خداوند مانع می‌شوند، کمتر از هیچ اند. در این صورت، بنا به قاعده عشق که میان دل‌داده و دل‌باخته برابری می‌آورد، روحی که بر هیچ

1. John of the Cross, *Living Flame of Love*, p. 25.

2. De Jaegher, Paul, *Christian Mystics of the Middle Ages: an Anthology of Writings*, Donald Attwater and Others (trans.), New York, 1950, p. 145.

3. John of the Cross, *Living Flame of Love*, Pp. 25-30.

و عدم دل بندد، همچون عدم و بسا کمتر از آن می‌گردد. روحی که قلبش را بر خیر دنیا استوار می‌سازد، در نظر خداوند شر و پلید است. به یقین، امر شر و بد، خدا را که کامل‌ترین خیر و نیکی است، درک نخواهد کرد. همچنین روحی که به دانش و آگاهی بشر ارج می‌نهد، در نظر خداوند نادان و جاهل حقیقی است و هرگز علم نامتناهی الهی را در نمی‌یابد. با همانندی عاشق و معشوق، و با حرکت سالک به سوی اتحاد با خداوند، اشتیاقی شدید و کنترل ناشدنی نسبت به خدا به وجود می‌آید و سالک به شدت آرزو می‌کند که خداوند را در اوج کمال خود درک کند، اما درمی‌یابد که تنها مرگ می‌تواند میل او را اقناع نماید.^۱

بدون تردید، با نفوذ شعله عشق الهی، روح باید از هر گونه امر دنیوی و غیر خدایی خالی گردد، چراکه تاریکی توان درک نور را ندارد و جایی که نور است، تاریکی راه ندارد. از این رو، روح هنگامی به تاریکی ذاتی خود واقف می‌گردد که نور به آن رخنه کند. در غیر این صورت، روح نمی‌تواند بینشی از تاریکی داشته باشد، مگر این که به نور الهی نزدیک گردد و با از بین بردن تاریکی اشراق یابد. در واقع، روح با شعله عشق ضعف و عدم نورانیت خود را می‌بیند. از این رو، شعله برای روح ظالمانه و ویرانگر نیست، بلکه عین مهربانی و شفقت است.^۲

۳. مراتب عشق

یوحنا هیچ گاه توضیح صورت بندی شده و منسجمی از مراتب عشق ارائه نمی‌دهد. او تنها به سلسله مراتب آن اشاره می‌کند و می‌گوید که عشق را مراتبی است که کسی را از آن خبر نیست.^۳ از نظر یوحنا شکل و صورت‌های بسیاری از آتش و زخم عشق وجود دارد و کسی را یارای رسیدن به آنها نیست. هیچ یک از این مقامات شبیه به دیگری نیستند، چراکه تجربیات عرفانی و مواجهه الوهی نامتعیین، فاقد ماهیت و دور از وهم و خیال اند.^۴

1. De Jaegher, P., p. 146.

2. John of the Cross, *Living Flame of Love*, p. 30.

3. Idem, p. 30.

4. McGinn, B., p. 216.

به بیانی دیگر، یوحنا با سکنی گزیدن خداوند در قلب و روح سالک، روح را به خانه‌ای اعیانی^۱ تشبیه می‌کند که طبقات متعددی دارد. روح بالقوه خانه خدا است. با هر کوششی که سالک برای تحقق اتحاد الهی انجام می‌دهد، وارد یکی از طبقات آن می‌شود. اگر یک درجه از آتش عشق الهی در روح باشد، او به طبقه اول خانه اعیانی عشق الهی راه می‌یابد. با این توصیف، تنها یک درجه از عشق کافی است که روح سالک بواسطه لطف و فیض الهی مرکز و کانون عمل خداوند قرار گیرد و اگر او دو درجه از عشق را دارا باشد، روح وارد مرحله دیگری خواهد شد و به مرکز و کانون درونی‌تر از ارتباط با خدا دست می‌یابد. سرانجام خداوند درونی‌ترین و نهانی‌ترین بخش روح را زخمی می‌کند، یعنی روح به بالاترین و نهانی‌ترین مراتب عشق، استحاله^۲ و اشراق الهی^۳ می‌رسد.^۴

استحاله در عشق مرحله‌ای است که روح به همه فضایل، کمالات و ارزش‌های الهی و معنوی دست‌یافته و سزاوار است که خداوند در او متجلی شود. روح مانند الماسی بلورین درخشانده و صیقلی است و هر میزان نوری که بر آن بتابد، با جلوه بیشتری انعکاس خواهد داد. این تنویر و اشراق تا اندازه‌ای صورت می‌گیرد که دیگر نمی‌توان میان نور خدا و الماس وجود تمایزی قایل شد. هرچه هست، همه نور و روشنایی است و روح به صورت خود نور ظاهر و نمایان می‌گردد. این خیزش و پرواز روحانی بیانگر مرحله متعالی و اتحاد عشق است که روح بعد از مرارت‌ها و ریاضت‌های سخت در جایگاهی قرار می‌گیرد که به نامزدی و ازدواج با پسر خدا مفتخر می‌شود.^۵

۴. انواع عشق

۴.۱. عشق کیهانی یا عشق عام

با آنکه قدیس یوحنا همواره در آثار خود بر دوری و تجرد نفس از دنیا تأکید می‌کند، اما وجود جهان را نیز نادیده نمی‌انگارد و حقیقت جهان را به صورت امری مسلم می‌پذیرد.^۶

-
1. Mansions
 2. Transforming
 3. Enlightening
 4. John of the Cross, *Living Flame of Love*, p. 26.
 5. Idem, p. 76.
 6. Idem, *Ascend of Mount Carmel*, London, 1934, p. 190.

وی آفرینش را فی‌نفسه خوب می‌داند و بر این باور است که انسان همواره از مواهب و نعمت‌های آن به شکلی نادرست استفاده می‌کند. در واقع، یوحنا هیچ گاه امری را رد نمی‌کند، مگر اینکه چیزی بهتر از آن را تأیید کند.^۱

قدیس یوحنا بر این باور است که روح پس از تأملی عمیق در می‌یابد که نه تنها او، بلکه همه مخلوقات همواره در معرض وزش نسیم رحمت بی‌کران و عشق فراگیر خداوند بوده و هستند. خداوند به طور شگفت‌انگیزی در سرشت انسان نهفته است. در عباراتی شبیه به این مضمون، داود نبی می‌گوید که خدا هر موجودی را مبارک و مقدس آفریده است. تمام کائنات و مخلوقات هستی در سرشت خود ملکوتی، زیبا و الهی هستند. این نکته را روحی که در معرض تابش انوار الهی قرار گرفته، به خوبی درمی‌یابد. از سویی، از نشان زیبای محبوبش در قلب خود احساس شعف و شادی می‌کند و از سوی دیگر، در رنج، ناراحتی و درد است، زیرا این تنها نشانه‌ای از زیبایی خالق است و آرزو می‌کند که به آن زیبایی کل و نادیدنی واصل و در آن مستحیل شود.^۲

رد پای محبوب در دل تمام مخلوقات نهفته و پنهان است و بر همه مخلوقات فرض است که زیبایی خالق را به نحو احسن به منصفه ظهور رسانند. بی‌شک، هر که زیبایی و کمال محبوب را بیشتر آشکار سازد، آتش عشق الهی در او شعله‌ورتر خواهد شد. برای چنین روحی، غیبت محبوب بسیار دردناک و رنج‌آور است، زیرا روح بیشتر به شناخت خدا نایل آمده و میل او برای دیدن خدا بیشتر شده است. هنگامی که روح چیزی جز نشان و رد پای محبوب در خود نمی‌بیند و هیچ مرهمی برای التیام آن نمی‌یابد، در این لحظه خود را با تضرع به خداوند تسلیم و واگذار می‌کند و از او می‌خواهد روح او را به چیزی جز معرفت و گفتگوی با خودش مهمان نکند. در این باره یوحنا در بند ششم کتاب سرود معنوی می‌گوید: «آه، ای خدا تنها تو می‌توانی زخم مرا التیام بخشی! من خود را بی‌هیچ قید و شرطی به تو تسلیم می‌کنم. از امروز دیگر تو تنها برای من پیغام بفرست، چراکه تنها پیغام‌های تو است که می‌تواند مرهمی بر این زخم باشد.»^۳

1. De Jaegher, P., p. 144.

2. John of the Cross, *Ascend of Mount Carmel*, p. 196.

3. Idem, *Spiritual Canticle*, London, 1934, p. 51.

کسی که عاشق حقیقی است، نمی‌تواند به رضایت و خشنودی دست یابد مگر اینکه در اختیار و تملک خداوند باشد. در هر دیدار و ملاقات محبوب، خواه از روی معرفت و خواه از روی احساس، و یا در هر نوع ارتباط و گفتگویی شبیه به آنچه که پیامبران دارند، روح غمگین و افسرده می‌گردد. همه آن شناختی که بشر می‌تواند از خدا داشته باشد، در برابر ذات باری تعالی بسیار محدود و حقیر است. برای شناخت امر نامتناهی باید دانش و معرفت نامتناهی داشت و این همان چیزی است که سالک از خداوند می‌خواهد و آرزوی آن را دارد.^۱

در واقع، سالک حضور و شأن خدا را در وجود همه چیز گواهی می‌دهد. او سمفونی حیات را که آهنگی جز اقرار به وجود خدا و نور الهی ندارد، به گوش جان می‌شنود. اگرچه حواس طبیعی از درک این موسیقی عاجز است، اما قوای روحانی آن را با رسانترین فریادها در عین خلوت و سکون درک می‌کند. سالک در سایه این خرد و معرفت آرامش‌افزا درمی‌یابد که چطور همه مخلوقات، چه بالاترین و چه پایین‌ترین آنها، در سرشت و وجودشان به حضور خدا در هستی اذعان دارند و بر وجود او گواهی می‌دهند. همه مخلوقات با زبان بی‌زبانی و به تناسب ظرفیت و قابلیت خود تسبیح و ستایش خداوند را می‌گویند و همه یک صدا در یک سمفونی هماهنگ، عظمت، شکوه، خرد و علم نامتناهی و شگفت‌انگیز خداوند را می‌ستایند.^۲

به باور برخی محققان، یوحنا رویکرد و نگرش آگوستینی درباره زیبایی‌های آفرینش را اتخاذ کرده است و بر این باور است که خداوند آفرینش خود را با زیبایی‌ها و جذابیت‌هایی آراسته و این کار را برای نمایاندن حقیقت یگانه‌اش و زیبایی مطلق و بی‌ظنیرش انجام داده است.^۳ یوحنا تمام این تفاسیر و عبارت‌ها را به کار می‌برد تا بگوید روح عشق، خداست.

1. Peers, Alison E., Introduction to *The Complete Works of Saint John of the Cross*, the Critical Edition of P. Silverio de Santa Teresa, E. Alison Peers (ed.), London, 1934, vol. 2, p. 51.
2. John of the Cross, *Spiritual Canticle*, p. 52.
3. Willams, Rowan, *The Wound of Knowledge: Christian Spirituality from the New Testament to St John of the Cross*, London, 1979, p. 166.

۴.۲. عشق خاص

با این توصیف و با بیانی که یوحنا درباره پنهان بودن خدا در همه هستی ارایه می‌دهد، او بر آن است که نظریه خود را مبنی بر اینکه روح کانون خدا و عشق خداست، اثبات نماید. یوحنا بر این باور است که هرگاه سالک به تناسب ظرفیت وجودش به مرتبه‌ای از معنویت و روحانیت دست‌یابد که خداوند در او عمل کند، روح او مرکز و کانون اصلی توجه خدا می‌شود. یعنی قلب او مکانی می‌گردد که جز خداوند در آن خانه ندارد و در این لحظه، روح با همه توان و قدرت خود عشق را احساس خواهد کرد و با معجزه عشق به خداوند پیوند می‌خورد. گفتنی است که اگر سالک کانون لطف و فیض الهی باشد، اما در معرض تابش انوار عشق الهی قرار نگیرد، او توانایی و شایستگی حرکت به سوی خدا و اتحاد با او را نخواهد یافت. از این‌رو، سالک هرچه در مراتب بالای عشق باشد، خداوند با ژرفای بیشتری در او عمل خواهد کرد و به تناسب مراتب و درجات عشق، تمرکز خداوند در روح کم یا زیاد خواهد شد.^۱

یوحنا در این باره توصیه می‌کند که سالک باید همواره به خاطر داشته باشد که خدا در همه ارواح، در تاریک‌ترین و پنهانی‌ترین اعماق آنها خانه دارد، زیرا اگر این گونه نبود، وجود آن معدوم می‌شد. تنها تفاوت آن است که اندازه این عشق در هر روحی متفاوت است. در بعضی فقط هست، اما لذتی ندارد، در بعضی آنقدر متلذذ است که گویی در خانه‌اش به سر می‌برد، و در برخی هست، اما اجازه امر و نهی کردن ندارد. باید خدا را از اعماق روح احیا کرد.^۲

۵. راهبر عشق

به باور یوحنا، سالک در سیر و سلوک نمی‌تواند به خود متکی باشد. از این‌رو، علاوه بر اقتدا به معلمی کارآزموده، به هدایت و رهبری خود عشق نیاز دارد. عشق حامی، هادی و محرک سالک برای زیستن در خداوند است. او برای نظاره و مشاهده حق، به ایمان، امید و

1. John of the Cross, *Dark Night of the Soul*, London, 1934, p. 435; Happold, F.C., *Mysticism, A Study and an Anthology*, London, 1973, p. 362.
2. James, Joseph, *The Way of Mysticism*, London, 1950, p. 180.

عشق نیاز دارد. عشق او را به شناخت خدا می‌رساند.^۱ به این معنا عشق هم محرک، هم وسیله و هم هدف سیر و سلوک عرفانی است.

یوحنا بیشتر آموزه‌ها و عقاید خود را در قالب تمثیل و استعاره بیان می‌کند. وی ضرورت اصل دستگیری سالک و راهبر وادی عشق را با تمثیل دانه خردل، مقتبس از کتاب مقدس شرح می‌دهد. او بر آن است که همان گونه که دانه ریز خردل از اعماق خاک سر بیرون می‌آورد، رشد می‌کند و سرانجام تبدیل به درختی می‌شود که پرندگان آسمان روی شاخه‌های آن لانه می‌سازند و سکنی می‌گزینند، ملکوت آسمان نیز شبیه به دانه ریز خردل است که انسان در مزرعه روح خود می‌کارد و با کسب کمالات و فضایل اخلاقی و با دستیابی به مراتب بلند عرفانی، خود را از حضيض پستی به اوج معنویت می‌رساند و در نهایت، نتایج و ثمرات معنوی خود را به فرزندان روحانی خود انتقال می‌دهد و دیگران را از این فیض و موهبت الهی بهره‌مند می‌سازد.^۲ برای چنین کسانی لذت و خوشی واقعی در گرو رضایت و خشنودی پروردگار است، زیرا خداوند فضایل روحانی و معنوی را به برگزیدگان و بزرگان یک خانواده ارزانی می‌دارد و او ثمره معنوی و روحانی اش را باید به فرزندان و جانشینانش به ارث گذارد.^۳

مهم‌تر از این، یوحنا به محو و فنا شدن در مسیح به عنوان راهبر واقعی عشق تأکید و اصرار فراوان دارد. به عقیده او، سالک باید خود را عادت دهد که مسیح را در هر چیزی و هر کاری که انجام می‌دهد، واسطه قرار دهد و زندگی خود را با زندگی مسیح تطبیق دهد.^۴ یوحنا بر آن است که سالک باید همیشه و در همه حال به تقلید از عیسی مسیح، در همه آنچه که او انجام می‌داده است اهتمام ورزد و با تأمل در زندگی مسیح تا جایی که برایش امکان‌پذیر است، مانند او بیاندیشد، سخن گوید و رفتار کند. از این رو، سالک باید از هر امر خوشایند و مطلوبی که مطابق شأن و مقام خداوند نیست، بگذرد. همچنان که

1. James, Joseph, p. 33; Smith, Margaret, *Studies in Early Mysticism in the Near and Middle East*, Amsterdam, 1939, p. 100.

2. John of the Cross, *Living Flame of Love*, p. 42; McGinn, B., p. 17.

3. John of the Cross, *Living Flame of Love*, p. 45.

4. Idem, *Ascend of Mount Carmel*, p. 70.

عیسی مسیح در این دنیا به چیزی غیر از آنچه که خواست و اراده خداوند بود، راضی و خشنود نبود.^۱

۶. محک عشق

به باور یوحنا، هرگز با تکیه بر حواس جسمانی نمی‌توان یک انسان معنوی و روحانی شد. حواس جسمانی و نفسانی که پلید و شیطانی اند، از قدرت روح می‌کاهند.^۲ از آنجا که وابستگی به مخلوقات و دنیا همچون سدی برای رسیدن به خدا است، روحی که فقط خدا را می‌جوید، باید به سختی‌ها و گرفتاری‌ها عشق بورزد و حتی از آنها به منزله وسیله‌ای برای تزکیه و تطهیر روح یاد کند. این وارونگی ارزش‌ها در برگیرنده همه نتایج و اصول تعلیمات یوحنا است. بر این اساس، درد و رنج‌ها موجب سرور و خشنودی اهل تأمل است. در واقع رنج لباس عاشقان است و آزار و شکنجه تازیانه خدا است که با آن دوستان خود را از خواب خودپسندی و غفلت بیدار می‌کنند. قدیس یوحنا در یکی از آثارش می‌گوید:

«همواره بکوش تا به کار مشکل بیش از کار آسان، کار تلخ بیش از کار لذت بخش، کار ناخوشایند بیش از کار مطلوب، کار دردآور بیش از کار بی درد، کار کم ارزش بیش از کار پرارزش، و نیز به کاری که مورد علاقه‌ی تو نیست، بیش از آن کاری که به آن علاقمندی، راغب باشی.»^۳

از این رو، انتظار می‌رود که سالک از بین دو عمل نیک که ممکن است هر دو حکم شرعی و یا عمل اختیاری و مستحبی باشند، آن را که برای او سخت‌تر و دشوارتر است انتخاب کند، در صورتی که میل و غریزه درونی و خودخواهی ذاتی انسان همواره به کار آسان‌تر گرایش دارد. حال اگر میان عمل اختیاری و اجباری تردیدی وجود دارد، یوحنا انتظار دارد که عمل اجباری را بر عمل اختیاری ترجیح دهد، چراکه ترجیح اختیارات بر تکالیف نشانه آن است که روح هنوز خودخواهی خود را سرکوب نکرده است. تنها

1. Happold, F.C., p. 359.

2. McGinn, B., p. 17.

3. John of the Cross, *Living Flame of Love*, p. 29.

انسان‌های کامل و تکامل یافته می‌توانند کاری را انتخاب کنند که در نظر خداوند ارزشمندتر و خوشایندتر است. با این توصیفات، ترک تعلق و تجرد از عطایا و فیوضات الهی باید به شکلی معقول و منطقی با عشق به سختی‌ها و گرفتاری‌ها مطابقت داشته باشد. در این مسأله، نکته‌ای ظریف و مبهم نهفته است و آن اینکه سالک قبل از تلاش برای وارستگی و تجرد از دنیا، باید از خویش رها شود.^۱

بی‌شک، فرآیند الوهی شدن روح مستلزم درد و رنج فراوان است. هنگامی که روح در معرض آتش عشق الهی قرار می‌گیرد، در وهله نخست دچار آشفستگی، رنج و تألم طاقت فرسایی می‌شود. قوه فهم و اراده تاریک‌تر و گنگ‌تر می‌گردد و از شناخت ضعف‌ها و معایب روح عاجز می‌شود.^۲

بسیاری از سالکان توان گذر از این مرحله را ندارند و از ادامه راه باز می‌مانند. تنها کسانی می‌توانند فرزند خدا شوند که این نامالیقات و درد و رنج‌ها را از صمیم دل به جان بخرند و هدف اصلی آن را که رفع نقایص و ناپاکی‌های روح است، دریابند. به تعبیری می‌توان گفت که خداوند با مرهم تلخ و سوزاندن روح بر آن است که ریشه همه ناپاکی‌ها و سیاهی‌های روح را بخشکاند و به روح سلامتی و عافیت بخشد. پیش از این، ضعف‌ها و نواقص از چشم روح پنهان بودند و سالک توان دیدن هیچ یک از آنها را نداشت.^۳

خداوند این درد و رنج‌ها را تنها به فروتنان و خاشعان واقعی ارزانی می‌کند. به باور یوحنا، بی‌شک هر چه روح درد و رنج بیشتری داشته باشد، خوشی و شمع بیشتری را خواهد چشید. او در عباراتی می‌گوید:

«ای شکوه و قدرت لایتناهی، ای کسی که اراده و قدرت بی‌کرانه خود را در همه چیز آشکار کرده‌ای! ای قادر مطلق، چه کسی جز تو می‌تواند شیرینی و لذت را در خلال تلخی و رنج، و شادی و شمع را در میان درد و غم جای دهد! چه کسی زخم را خوشایند می‌سازد؟ هیچ کس غیر از تو قادر به انجام این کار نیست.»^۴

1. Asin Palacios, M., Pp. 25-26.

2. Ibid.

3. John of the Cross, *Living Flame of Love*, p. 29-30.

4. Idem, p. 46.

این سخن مواجهه و رویارویی عجیب یعقوب را با درد و رنج هایش به یاد می آورد. آن زمان که او رو به سوی خدا می گوید: «درد و رنج هایم را به من بازگردان، آنها بزرگترین شیرینی و خوشی هستند.»

از سوی دیگر یوحنا علت این همه درد و رنج را این می داند که در مواجهه نخست روح با شعله عشق الهی، پاکی، علم، زیبایی، خرد و به طور کلی صفات الهی نمی تواند خانه ای در روح برای خود بیابد و در آن سکنی گزیند. چنانچه حواس و روح همزمان با هم تطهیر و تهذیب نیابند، رنج و درد شدیدی در انتظار روح است.^۱

پس می توان نتیجه گرفت که بلاها و سختی ها همچون محکی هستند که روح را تهذیب می کنند و چشم دل را به روی حقایق می گشایند و به این ترتیب، روح مظهر خرد الهی می شود، چراکه او در این مرحله همه چیز را می داند و از کنه همه چیز آگاه می شود.^۲ از این رو، روح از هر آنچه که غیر خدا است دچار تأثر، آزردهی و خستگی می شود. درست هنگامی که روح دچار یأس و ناامیدی است، خداوند با دمیدن حالت متضاد، و با ایجاد آرامش روحانی حاصل از الطاف، و با عطایا و بخشش های خویش به کمک او می آید، تا روح از ادامه راه باز نماند و ناامید نشود. با این همه، روح بر اساس خودخواهی ذاتی اش احساس علاقه و وابستگی به لذت و شیرینی حاصل از این آرامش می کند. از این رو، خداوند دوباره او را در فشار می گذارد، تا روح فقط تکیه گاه خویش را در خدا بیابد. کمال یافتگان و انسان های اهل مراقبه، تنها کسانی هستند که از آهنگ تناوبی قبض و بسط فارغ اند، چراکه آنها به آرامش حاصل از وصل رسیده اند و به چیزی غیر از خدا نمی اندیشند و چیزی غیر از او را احساس نمی کنند. آنها نسبت به خوشی و ناخوشی بی توجه و بی تفاوت اند.^۳

در پیشگاه الهی امور عبادی، ریاضت طلبانه و معنوی، که در آنها روح به جای لذت و شادی روحانی دچار سردی و غصه می شود، مقبول تر است، چراکه آرامش و شادی روحانی ناشی از اعمال روحانی و معنوی نوعی حرص و میل پنهانی ایجاد می کند، در

1. John of the Cross, *Living Flame of Love*, p. 46.

2. Asin Palacios, M., Pp.50-51.

3. John of the Cross, *Living Flame of Love*, p. 20.

حالی که روح باید از هر گونه اشتیاق وصل به غیر خدا اجتناب نماید. پس روح نه تنها باید از سرور و لذت الهامات ملکوتی و الهی که به او آرامش می‌دهند بپرهیزد، بلکه باید از آنها بترسد و محتاطانه عمل کند.^۱

به باور برخی از اندیشمندان، دیدگاه یوحنا درباره درد و رنج تا حدود زیادی ریاضت و زهد راهبان هندی و بودایی را به یاد می‌آورد. از چشم انداز یوحنا شیرینی هر خوشی رو به زوال و نابودی است.^۲ از این رو، او می‌گوید:

«همواره در مواجهه با خوشی‌ها و ناخوشی‌ها، و نیز در رویارویی با لذت‌ها و رنج‌ها بکوش و اگر آنچه به دست می‌آوری ناچیز است یا در خور توجه نیست، تو بکوش و همواره بکوش، نه برای آنکه چیزی به دست آوری، بلکه برای هیچ بکوش.»^۳

۷. مقصد عشق

یوحنا با اعتقاد به این که ماهیت غایت سیر و سلوک عرفانی برای سالک ناشناخته است، عنصر اصلی در تداوم سیر و سلوک و دست‌یابی به فیض الهی را تنها عشق می‌داند. در واقع، عشق از الزامات تربیت نفس در طریقت عرفانی است، که انسان را بر آن می‌دارد که از هر کس و هر چیزی که جز معشوق او است، روی گرداند. در عرفان یوحنا، خداوند در همه ارواح و در همه واقعیت‌های خلق شده، سریان و جریان دارد. از این رو، میان همه مخلوقات و خداوند اتحاد طبیعی و ذاتی وجود دارد. اما آنچه که در نظام الهیاتی و عرفانی یوحنا جایگاه رفیع و والایی دارد، اتحاد ماوراء طبیعی و یا همانندی است که تنها به دنبال عشق و در اثر ارتباط عاشقانه میان خدا و مخلوق پدید می‌آید. از این رو، در دیدگاه یوحنا هدف آفرینش جهان و فلسفه وجودی انسان، فراخواندن روح برای همانندی و اتحاد ماوراء طبیعی با خدا، و هدایت به سوی ورای طبیعت و تعالی روح^۴ است. عارف مسیحی برای تحقق این امر تنها یک چیز را لازم می‌شمرد و آن نفی واقعی خود با تسلیم نفس به رنج و بلا، به خاطر عشق به عیسی مسیح و فنا شدن در آن است. از این رو، عارف باید دریابد که

1. John of the Cross, *Dark Night of the Soul*, p.54.

2. James, Joseph, p. 241.

3. John of the Cross, *Dark Night of the Soul*, Pp. 323-335.

4. Self-transcendence

عظمت کاری که انجام می‌دهد، به فنای روح بستگی دارد. وقتی او به هیچ بودن، یعنی به اعلی درجه تواضع می‌رسد، اتحاد میان روح و خداوند صورت می‌بندد. عاشق در این مرحله دیگر از چیزی نمی‌ترسد، چون هر چه هست از درون خود جستجو می‌کند. برای عاشق در این حالت تغییر و تأثیری از بیرون حاصل نمی‌شود^۱ و دنیای وهم و تصورات در هم می‌شکند و بندهای روح از دنیای «شدن» پاره می‌شود و او را به آستانه و بارگاه اتحاد با خدا می‌کشاند.^۲

افزون بر این، در این مرحله جذبه سلبی^۳ یا خلسه ظلمانی^۴ به سالک دست می‌دهد، یعنی به واسطه تمرکز شدید امر متعالی بر روح، نوعی بی‌خبری و بی‌حسی نسبت به دنیای بیرون در سالک به وجود می‌آید و در آن، روح به نزدیک‌ترین نوع اتحاد با خدا می‌رسد و بهجتی متعالی نصیب سالک می‌گردد، چنانکه نبض ضعیف شده و پاها لرزان می‌شوند. در واقع، این حالتی است که در آن روح از کثرت به وحدت با مطلق دست می‌یابد و از طریق تفکر و مراقبه از تمام تصورات و فعالیت‌های نیروهای تذکره، فاهمه و اراده خالی می‌شود و در خلاء و خلوتی عمیق به اوج آگاهی و معرفت دست می‌یابد. این حکمت درونی، سرّی، ساده، روحانی و نورانی است.^۵

از حوادثی که روح در پایان سیر و سلوک با آن مواجه است، برخورد روح با نوری بسیار عظیم و تحمل ناشدنی است که باعث کوری او می‌شود. این نور که همان حکمت الهی است، چنان شدت دارد که دیدگان عارف قادر به دیدن آن نیست و مانند زمانی است که انسان مستقیماً به خورشید نگاه کند، که در این صورت نور دیدگانش تیره و تار می‌گردد. نور حکمت الهی نیز ادراک طبیعی روح را از کار می‌اندازد و آن را با تاریکی، ظلمت و سیاهی روحانی پر می‌کند و حتی به حالت غش می‌افتد.^۶ در این حالت، روح

1. Peers, Alison E., vol. 1, Pp.124-125.

2. Underhill, Evelyn, *Mysticism*, New York, 1961, p. 402.

3. ative rapture

4. Dark ecstasy

5. Hilton, Walter, "Through darkness to light", *The ladder of Perfection*, Evelyn Underhill (ed.), Watkins, 1967, vol. 2, Pp. 24-25.

6. John of the Cross, *Ascend of Mount Carmel*, Pp. 107-110.

7. Stace, Walter, *The Teachings of The Mystics*, New York, 1960, p. 199.

حتی دست پر مهر و محبت خداوند را که بر سر او کشیده می‌شود، به سبب ناپاکی و ضعف خود سنگین و رنج‌آور می‌پندارد. آنچه این ناهمگونی و عدم مطابقت را از بین می‌برد، تطهیر اراده است که موانع جدایی بین روح و الوهیت را از بین می‌برد.^۱

با این همه، یوحنا بر آن است که حتی روحی که استعداد و توانایی‌اش را در جهت تحقق اتحاد با خرد و علم الهی به کار بندد، کاملاً جاهل و نادان است، چراکه نادانی و جهالت روح مانع درک واقعی خرد و علم الهی می‌شود. از این نظر حتی کسانی که شیفته کسب مقامات روحانی هستند، در درگاه الهی نه به عنوان فرزندان، بلکه به منزله غلامی پست مورد توجه قرار می‌گیرند.^۲

دستیابی به بالاترین مراحل سیروسلوک همان فنا و جذب در عشق الهی است. سالک در این حالت مرگ را به زندگی ترجیح می‌دهد و حیات را در مرگ و نور را در ظلمت می‌یابد.^۳ اتحاد روح با خدا و استحاله کامل هنگامی رخ می‌دهد که همانندی و شباهتی که توسط عشق به وجود می‌آید، ابقا شود. به تعبیر دیگر، اتحاد عرفانی تنها به معنای موافقت کامل و کلی بین اراده انسان و اراده خدا است، به نحوی که آنچه مطلوب یکی است، برای دیگری نامطلوب نباشد.^۴

گفتنی است که در اوج اتحاد عاشقانه، خدا خدا و انسان انسان باقی می‌ماند، اما به سبب آن که روح به صورت خود خدا شده، به منزله شریکی در ذات الهی نامیده می‌شود. این ساکن شدن که به طور کامل تنها در برترین مرحله از وحدت روحانی درک می‌شود، کمک متقابل روح و خدا به هم است و در واقع، وحدت عشق بین خالق و مخلوق است. در این حالت، خدا و انسان متعلق به یکدیگر می‌شوند، اما با هم برابر نیستند.^۵

بنا بر اعتقاد فیلسوفان عارف مسلک، هر مخلوقی در نتیجه اتحاد با خدا، بر اساس و مبنای عمل خداوند عمل خواهد کرد، یعنی روح در حیات و زندگی خدا می‌زیید و از این طریق، مرگ او به زندگی تغییر داده می‌شود. قبل از این اتحاد، سالک با تلاش و میل طبیعی

1. John of the Cross, *Dark Night of the Soul*, p. 87.

2. De Jaegher, P., p. 147.

3. Underhill, E., p. 218.

4. Pfeifer, Franz, *Meister Eckhart*, Deb. Evans (trans.), London, 1924, vol. 1, p. 282.

5. Graef, Hilda, *The Story of Mysticism*, London, 1965, Pp. 248-249.

خود به سوی خداوند حرکت می‌کرد و اکنون از طریق اتحاد با خداوند و بنا به قواعد و اصول ساطع از نور خداوند حرکت و عمل می‌کند و از مقام انسانیت به جایگاه رفیع و ارزشمند الوهیت نایل می‌گردد.¹

انسان به واسطه پاک کردن همه سیاهی‌ها و ناپاکی‌های مخلوقات، در قلبش جایگاهی برای خدا می‌سازد و اراده‌اش را کاملاً با اراده خداوند هماهنگ و متحد می‌گرداند، چراکه او به خاطر عشق به خداوند، خانه قلب خود را از همه آنچه که خدایی نیست پاک گردانیده است. تنها در این صورت است که خداوند، بودن مافوق طبیعی‌اش را به او انتقال خواهد داد و روح مالک هر آنچه که خدا مالک آن است خواهد بود. از این رو، روح جز خدا و خدا جز روح نیست. در واقع خداوند به واسطه سهیم شدن روح با او، همان روح است و روح همان خدا است.²

در پایان یوحنا این چنین نتیجه می‌گیرد:

«عشق روح را با خدا متحد می‌سازد و هر چه این عشق عمیق تر باشد، نفوذ خدا در روح بیشتر است. می‌توان گفت میزان عشق در اثر اتحاد با خدا لحظه به لحظه بیشتر می‌شود. اوصاف گوناگونی از خانه خدا وجود دارد که روح واجد همه آنها است. هیچ روحی از عشق به خدا عاری نیست، اگر چه میزان آن بسته به فیض الهی است. عشق یکی است. از این رو، معشوق هم یکی است. اگر می‌توانستیم دو گونه عشق بیابیم، می‌توانستیم ادعا کنیم که معشوق‌ها متعددند.»³

روح، که با شعله خوشایند و دلپذیر عشق احاطه شده است، آتش عشق را می‌ستاید و هر لحظه در آن فانی و مجذوب می‌شود. در این هنگام عالم ماده که پرده میان عاشق و معشوق است، به کنار می‌رود و حیات دنیوی روح به حیات ابدی تبدیل می‌شود و به این ترتیب، روح بقا می‌یابد. پس روح، شعله را که همان روح القدس است، با اشتیاق بیشتری

1. Happold, F.C., p. 365.

2. Cutsinger, James S., *Not of This World: A Treasury of Christian Mysticism*, Canada, 2003, p. 239.

3. James, Joseph, p. 240.

می خواند و از او می خواهد که این مواجهه بی نظیر را نصیب او گرداند و پرده جسم را از میان بردارد، تا او به کمال اتحاد دست یابد.^۱ از این رو، روح عاشقانه می گوید:

«ای شعله زنده عشق که مشفقانه و با مهربانی اعماق روح مرا زخمی کرده ای، تو ستمگر نیستی، زخم روحم را عمیق تر کن و پرده‌های این رویارویی جذاب و دلپذیر را برافکن تا به تمامی در آن مستغرق شوم.»^۲

فهرست منابع

- Asin Palacios, Miguel, "Un Precursor Hispanomusulman De San Juan De La Cruz", *Al-Andalus*, Revista de las Escuelas de Estudios Arabes de Madrid y Ggranada, 1933.
- Cutsinger, James S., *Not of This World: A Treasury of Christian Mysticism*, Canada, 2003.
- De Jaegher, Paul, *Christian Mystics of the Middle Ages: an Anthology of Writings*, Donald Attwater and Others (trans.), New York, 1950.
- Graef, Hilda, *The Story of Mysticism*, London, 1965.
- Happold, F.C., *Mysticism, A Study and an Anthology*, London, 1973.
- Hilton, Walter, "Through darkness to light", *The ladder of Perfection*, Evelyn Underhill (ed.), Watkins, 1967.
- James, Joseph, *The Way of Mysticism*, London, 1950.
- John of the Cross, *Ascend of Mount Carmel*, London, 1934.
- Idem, *Dark Night of the Soul*, London, 1934.
- Idem, *Living Flame of Love*, London, 1934.
- Idem, *Spiritual Canticle*, London, 1934.
- McGinn, Bernard, *The Essential Writings of Christian Mysticism*, United States of America, 2006.
- Peers, Alison E., Introduction to *The Complete Works of Saint John of the Cross*, the Critical Edition of P. Silverio de Santa Teresa, E. Alison Peers (ed.), London, 1934.
- Pfeifer, Franz, *Meister Echart*, Deb. Evans (trans.), London, 1924.

1. James, Joseph, p. 240.

2. John of the Cross, *Living Flame of Love*, p. 19.

- Smith, Margaret, *Studies in Early Mysticism in the Near and Middle East*, Amsterdam, 1939.
- Stace, Walter, *The Teachings of The Mystics*, New York, 1960.
- Turner, Denys, *The Darkness of God: Negativity in Christian Mysticism*, Cambridge University Press, 1995.
- Underhill, Evelyn, *Mysticism*, New York, 1961.
- Willams, Rowan, *The Wound of Knowledge: Christian Spirituality from the New Testament to St John of the Cross*, London, 1979.